

امکان لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی. در رعایت جانب سادات عظام و علمای اسلام و فضایل روزگار و شعرای بلاغت شعار هرگز تغافل و اهمال نمودی و در انجام ملتسمات این زمره کریمه همواره همت گماشتی، **مصراع** :

نیاید از بزرگان جز بزرگی

بصحبت درویشان و گوشه نشینان بسیار راغب و در دلجوئی این طبقه بغایت

مایل، **بیت** :

نظر کردن بدرویشان بزرگی را بیفزاید

سلیمان باچنان حشمت نظرها بود با مورش

در تعمیر قصور دلگشای و عمارات فرح افزای بسیار سعی و اهتمام کردی

و در طرح باغات و بساتین و نضارت اشجار و ریاحین لوازم جد و اجتهاد بجای آوردی.

در شهر سنه خمس و ستین و الف موافق قوی ئیل [۶۵ ب] بر طبق آیت

هدایت نمای «والله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا» رغبت گزاردن^۱ حج اسلام و ادراک شرف زیارت روضه منوره خیر الانام علیه الصلوة والسلام در ضمیر

منیرش پیدا شد، **مصراع** :

تمنای آن راه دشوار کرد

و بعد از اجازت از جانب خاقان صاحب قران، **مصراع** :

خدیبو فلك رتبه عباس شاه

باتفاق فرزندان عالی شان و متعلقان از خطه یزد روی بدان مقام فیض انجام

آورد، **نظم** :

کعبه بناگشت که روی نیاز سوی وی آرند کسان در نماز

سجده که آن باشد و مسجود حق معبده آن باشد و معبود حق

هر که رسیده بوجود از عدم در ره او ساخته از سر قدم

طعنه بر اکسیر زند خاک او گل خجل است از خس و خاشاک او

گمشدگان را لقبش رهنماست ریگ زمینش چو نجوم سماست
 قافله توفیق پادشاه متعال رفیق، مصراع :

چراغ دودمان آل یس

و بدرقه تأیید مالک الملک لایزال همعنان موکب خدام ذوی الاحترام،

۵ شهر :

توفیق رفیق و بخت همراه اقبال ندیم گاه و بیگاه

و چون غره شهر ذی قعدة سنه مزبور [۶۶ الف] شهر بصره محل نزول دوحه

چمن رسالت پناهی گشت والی آنجا حسین پاشا^۱ مقدم شریفش عزیز و مغتنم

شمرده بارسال تحف شایسته و تبرکات بایسته مبادرت نمود و شرایط مهمانداری

بر وجهی که فراخور همتش بود بجای آورده التماس ملاقات شریف فرمود. آن

حضرت جواب داد که چون من احرام طواف بیت الله بسته زبان بأداء کلمه

«لبيك اللهم لبيك» گشاده و ازها تف غیبی ندای این مقال بگوش هوشم رسیده که،

منوی :

ای که در این کوی قدم مینهی روی توجه بحرم مینهی

پای ز اول بسر خویش نه خویش رها کن قدمی پیش نه

چونکه نهی بر سر هر گام گام یابی ازین سیر بهر گام گام

پای باندازه در این کوی نه پایت اگر سوده شود روی نه

در همه جاهست ادب شرط راه چه در رویش و چه ایوان شاه

ره ندهند آنکه ندارد ادب کس بدرون ره نبرد بی طلب

روی ادب نه به در بی نیاز عجز و نیاز آرد بر بی نیاز

آینه خویش چو زمزم صفا داده و را در حرم کبریا

دست ز دامان غرض باز کش [۶۶ ب] پای تردد ز ره آرز کش

مناسب نمیدانم در این سفر بمنزل هیچ مخلوقی روم و دامن عرض خود را

بغبار مجلس حکام مجازی بیالایم، اگر صاحب سعادت لطف نموده غریب نوازی

فرمایند و بمنزل این ضعیف تشریف آورند کمال مردمی خواهد بود .
 پاشا^۱ بواسطه رعایت ناموس حکومت این سخن را متلقی بقبول نگشت
 و آن حضرت پای همت در دامان استغناء پیچیده چند روز در این گفتگو گذشت.
 آخر الامر مهم بر آن قرار یافت که خدام میرزا روزی بزیارت یکی از مزارات
 تشریف حضور ارزانی دارد و پاشا^۲ نیز بدانجا رود. در روز موعود در مقام معهود
 در میانه ایشان ملاقات دست داده از هر دو طرف لوازم تعظیم و تکریم بتقدیم رسید.
 حسین پاشا^۳ دوحه چمن نبوی را در آغوش مهربانی کشیده اصناف اشفاق
 و اعطاف ظاهر گردانید .

و در دوازدهم همان شهرندای این مقال بگوش آن حضرت رسید ، **مثنوی :**

۱۰ خیز که شد پرده کش و پرده ساز مطرب عشاق ز راه حجاز
 عزم تو بس مرکب رهوار تو کو نرساند بتو آزار تو
 گر رسدت خار مغیلان چه باک [الف ۶۷] دامن گل هم بود از خارچاک
 رنجه مشو از ستم خار راه کان گل مشکین شودت عذرخواه

و از بصره روانه شد و در عرض راه بزبان نیاز مضمون این ابیات باءا

میرسانید، **مثنوی :**

۱۵ ای همه کس را بدرت التجا کعبه دل را ز تو نور و صفا
 نام یمین بر حجرالاسودش داغ یمین تو بود بر دمش
 ای کرمت واسطه بود ما خانه تو کعبه مقصود ما
 شد حرمت زینت باغ جهان خانه تو چشم و چراغ جهان
 کیست که پروانه این خانه نیست واله و سرگشته و دیوانه نیست
 خانه تو دیده هر معبد است مردم دیده حجرالاسودست
 چشمه زمزم که ترا در حرم هست ز سر چشمه بحر کرم
 سوی تو باشد همگی سعی ما غیر تو ما را نبود مدعا

بعد از ورود بدان ارض مقدس و پس از مناسک حج اسلام ، **نظم :**

در حرم خلد یکی مه زسال بود بذکر احد ذوالجلال
گردوی از غایت شوق و نیاز طوف کنان گشتی و کردی نماز
عاقبت از خلد برین دور ماند غم زده و واله و مهجور ماند
[۶۷ب] گرچه بهشت از هوس دل بهشت باز هوس کرد بسوی بهشت

۵ و در دوازدهم شهر محرم الحرام سنه ست و ستین و الف احرام طواف روضه
رسول انس و جان بسته بر راحله توفیق سوار گردیده روی بوادی یثرب نهاد ،
و زبان هاتق اقبال بمضمون این مقال گویا گشت ، **مثنوی** :

ای که بمقصود ره آورده‌ای گوی زمیدان وفا برده‌ای
شام ترا صبح سعادت دمید روزت تو فرخ شده چون روز عید
حمد و ثنای احد ذوالجلال ورد زبان ساز چو داری مجال
حج تو هر چند که دین را درست حج گرهست که آن اکبرست
رو سوی محراب نبی در نماز روی نه آنجا بزمین نیاز
کو کب اقبال تو مسعود شد عاقبت کار تو محمود شد
بخت تو زد تخت بر اوج سپهر سوده بنعلین تو رخ ماه و مهر
ای شده محرم بحریم وصال وقت طلب آمد و گاه سؤال
لب بگشا آنچه تر ادر دلست يك بيك از تربت او حاصلست

۱۰ و در چهاردهم شهر صفر بأرض مقدس مدینه طیبه رسیده دوازده روز نزول
اجلال نموده بادراك شرف زیارت سلطان سریر رسالت صلوات الله و سلامه علیه سرافرازی
یافت ، **نظم** :

۱۵

۲۰ هر که در آن روضه زمانی نشست

[۶۸ الف] تا ابد الدهر زاننده رست

بعد از سعادت شرف زیارت ساقی اخلاص آن حضرت کئوس^۱ مالامال
احسان و افضال در داده حریفان فقر و فاقه را از جرعه نذور و صدقات

۱- در اصل: کو اوس، ظاهر مقصود جمع «کاس» بمعنی «جام» است که «کئوس» نیز می آید.

سرخوش و دلشاد گردانید و از روح مقدس سلطان سریر رسالت و صاحب قران ممالک جلالت علیه افضل الصلوات و حضرات ائمه بقیع صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین استمداد همت نمود .

و از مدینه منوره از سمت بصره عنان توسن خوش خرام بصوب اصفهان انعطاف فرمود و در زمان امان حضرت رحمان بآن خطه شریفه رسیده بتقییل بساط جلالت خاقان صاحب قران کشور گشای سرافزازی یافت و دیده دولت را از مشاهده طلعت جهان آرای خلیفه زمان واسط امن و امان روشن گردانیده مراسم تهنیت و ثنا بتقدیم رسانید و پیشکشهای لایق کشیده زبان به ثنای پادشاه جوانبخت فلك تحت بیاراست و جواهر این ابیات بر طبق بیان نهاده نثار فرق شهریار گردون اقتدار کرد ، شهر :

تا بستر بدست صبا سایه چمن گرد از جبین لاله و رخسار ارغوان
گلزار دولت تو که دارد نصیب خلد محفوظ باد از اثر آفت خزان

عاطفت خاقان کامیاب مقدم آن ملاذ سالکان مسالك اخلاص را بساعزاز و اکرام تلقی فرمود و ریاض امانی و آمال افتخار اعظم سادات نزدیک و دور را بزلال اجلال سرسبز و شاداب گردانید و خلاع فاخره و جامه های گرانمایه و انعامات و افره عنایت فرمود و به آبیاری مرحمت بی پایان شاهنشاهی مجدداً چمن دولت و سروری آن حضرت طراوت و خرمی [۶۸ ب] یافت و گل هر مراد در گلزار امانی از نسیم عنایت ربانی شکفته گردید .

و پس از اجازت از مقربان بارگاه جلالت توجه بصوب خطه یزد نمود. چون گوش هوش سادات و اهالی خبر قرب وصول آن حضرت استماع نمود دوحه امید ایشان از آبیاری رشحات سحاب عنایت حضرت باری بارور گشت و ریاض تمنای معتکفان زاویه فراق از نسیم مژده وصال شاداب گردیده مضمون این مقال بر زبان حال و قال ایشان گذشت ، بیت :

تا ابد بادا نثار روزگار دولتش دولتی کز حضرت ایزد تعالی می رسد

و همچنین سادات و قضات و علما و موالی و اکابر و اهالی بمراسم استقبال پرداختند و بشرایط نیاز و نثار قیام نموده کمال اخلاص و اختصاص ظاهر ساختند. آن حضرت در غایت فرح و سرور بوطن مألوف و مسکن معهود در آمده بر مسند دولت متمکن گشت. **لله الحمد، والمنة** که از آن وقت الی الان همواره در متنزعات آن ملک با فوجی از علمای خجسته صفات و اکابر و اهالی و شعرای فصاحت شعار بفرانت خاطر بصحبت روزگار [۶۹ الف] می گذارند و تخم خیرخواهی و نیک اندیشی در زمین دل متوطنان آن ولایت می کارد و بواسطه کرم جبللی و سخاوت اصلی پیوسته خوان ضیافت گسترده و ابواب انعام و احسان بر گشوده و وجه معاش و ماده انتعاش از سیورغالات و مسلمیات و زراعت مواضع ملکیه موروثی و مکتسبی مقرر، و دور و نزدیک و ترک و تاریخ از حاصل مزارعانش کامیاب و بهره ور. همت وافر مکرمتش خورشید صفت رفعت یافته و انوار ضمیر وافر موهبتش از مطلع سیادت و اجلال بر وجنات احوال فقرای شکسته بال تافته، امید به کمال مکرمت جاوید چنان است که عمر و کامرانی آن قدوه اولاد خیرالبشر تا آخر ایام جهان امتداد یابد، **شهر:**

بماناد در کامرانی بسی مرفه باقبال او هر کسی

گفتار در بیان شمه ای از علو نسب اولاد امجاد آن حضرت و برخی از سیر ستوده و اوصاف پسندیده دو قره العین سیادت و ولایت

از کرایم نعم که ایزد عر و علا بعضی را بدان اختصاص بخشیده نعمت علو انسان است که مستلزم مکارم اخلاق و مستوجب محاسن آداب است. بناء علی هذا در تمامی ملل و ادیان اعیان عجم و عرب محافظت سحت نسب می نموده اند و بعظم شان و سمو مکان آبا و اجداد مفاخر و مباهی می بوده اند و بی شایبه [۶۹ ب] اشتباه عالی حضرت سیادت منقبت نقابت مرتبت معالی رتبت قدوه سادات عالی شان میرمیران، و عالی حضرت و سیادت و نجابت پناهی نقابت و هدایت دستگاهی زبده اولاد مصطفوی

میرزا شاه ابوالولی هم از جانب والد و هم از طرف ام خلاصه سادات عالی نسب و نقاوه حاندان نقباء عظیم الشان اند. زیرا که والد خجسته آثار پسندیده اطوار کرامت دثار ایشان کهنه الغرباء مربی فضلاء محب الاتقیاء افتخار النقباء میرزا شاه ابوالمهدی بن شاه سلیمان میرزا بن امیر غیاث الدین محمد میرمیران بن شاه نعمت الله باقی بن امیر عبدالباقی صدر بن امیر حبیب الله بن شاه نعیم الدین نورالله ه ثانی بن شاه خلیل الله بن کاشف اسرار ازلی سید نورالدین نعمت الله ولی است. ووالده ماجده مهد علیای ایشان صبیبه صلیبه شاه ظهیرالدین علی بن شاه خلیل الله بن امیر غیاث الدین محمد میرمیران بود. ووالده شاه ظهیرالدین علی نواب بلقیس مکان علیه عالییه صفیه سلطان بیگم مشهور بشاهزاده خانم است بنت اسمعیل میرزا ابن شاه جنت مکان ابوالفتح سلطان شاه طهماسب بهادرخان بن خاقان عالی شان، ۱۰

[۷۰ الف] بیت :

شاه انجم سپاه چرخ سریر مهر گیتی نورد کشور گیر

ابوالمظفر سلطان شاه اسمعیل صفوی موسوی بهادر خان، مصراع:

کس را نبود چنین نسب در عالم

چون قامت قابلیت هر دو در چمن دولت و اقبال بالا کشید فی شهر سنه ۱ ۱۵
حسب فرمان خاقان خلد آشیان صاحب قرانی عالی حضرت رفیع القدری میرمیران بعد از فوت عم عالی مقدار میرزا شاه ابوالبقا به منصب جلیل المرتبه کالانتری خطه بهشت منزله یزد معزز گردیده مقالید رتق و فتق و مفاتیح قبض و بسط مهام آن ملک در قبضه اقتدارش قرار گرفت. و آن حضرت بحسب ارث و استحقاق برمسند اجلال نشسته باحیای مراسم عدل و احسان و استمالت خاطر رعیت و فروماندگان ۲۰
قیام و اقدام نمود و نهال آمال اصحاب عز و اعتبار از رشحات مرحمتش نشوونما پذیرفت و در نظام و انتظام مهام رعیت و رفاهیت اهالی شهر و ولایت عقل خرده دان انگشت تعجب بدنندان گرفته حیران ماند، بیت :

- تاهاتف دولت تو در داد آواز برعالمیان گشت در رحمت باز
 پیرانه سراین کهن جهان کرد طمع کز بخت جوان تو جوان گردد باز
 و اختر برج نکواختری میرزا شاه ابوالولی به نیابت والد عالی شان [ب ۷۰]
 بامر نقابت و سروری قیام و به تمهید ارکان دین مبین و تشیید قواعد شرع سید-
 المرسلین صلوات الله وسلامه [علیه] اقدام می فرماید . شهر:
- هم بود از روی آن صبح سعادت را فروغ
 هم بود از رای این خورشید دولت را جمال
 برسند از مهر و مه، آن درعلا این درعلو
 برترند از بحر و کان، آن درسخا این درنوال
- از جناب آن نخواهد کرد دولت اجتناب ۱۰
 وز رکاب این نخواهد یافت اقبال انتقال
 آن بود خورشید منظر، این بود برجیس قدر
 آن بود محمود طالع این بود مسعود فال
 ماه جاه و حشمت آن باد فارغ از خسوف
 آفتاب دولت این باد ایمن از زوال ۱۵
- چون مجملی از سیر ستوده و اوصاف پسندیده مرتضی ممالک اسلام میرزا
 شاه ابوالمهدی و آباء عظام و فرزندان عالی مقامش بدستیاری کلك سخن گذار
 سمت تحریر یافت اکنون طوطی شیرین شکن شیرین گفتار قلم در باغات فردوس نما
 و منازل دلگشا و قصور فرح افزا که عمارت یافته معمار همت عالی نهمت آن
 حضرت است در طیران آمده ذکر خوشی و خرمی و صفای آنها را به گوش هوش ۲۰
 اهالی نزدیک و دور می رساند [۷۱ الف] که در شهر سنه سبعین و الف معمار همت
 عالی نهمت آن دوحه چمن رسالت در اهرستان بهشت بنیان بقرب «محلّه داربندك»
 در باغی که در ید تصرف شرعیش بود طرح عمارت عالی اساس انداخته تالاری دلگشا

درپیش آن بنا فرمود و دریاچه‌ای مانند فکر عقلا عمیق و بسان حوصله کریمان عریض و پهناور به‌اتمام رسانید و در خیابان و اطراف و جوانب درختان سایه‌گستر و بارور غرس فرمود و آن باغ را موسوم ساخت به‌مهر آباد.

اکنون در خوشی و صفا بجائی رسیده که قصور جنان از رشک عمارات فلک ارتفاعش در غرفات نهان گردیده و فردوس برین از غیرت آن چمن و بستان پرده حیا به‌روی کشیده رخساره به‌مردم ننه‌موده. خاک صندل بویش از سبزه رنگ مینا گرفته و از نفحات نسیمش نرگس را دیده روشن گشته، شعر:

صد ورق تازه کرده دفتر گل لاله بر کف گرفته ساغر مل

از شمیم شمال عنبر بیز گشته اطراف آن عبیر آمیز

۱۰ ریاحین و ازهارش چون انجم فلک تابان و جداول چشمه‌سارش چون جویهای بهشت درخشان، بیت:

بر لب جوی نشین و گذر عمر بین این نصیحت ز جهان گذران مارا بر

[۷۱ ب] باغبان حکمت به‌محض قدرت در آن باغ درخت چناری رویانیده

که شاخش از بالای ثریا گذشته و بیخش در تحت زمین قرار یافته، بیت:

۱۵ توانا درختی که هر شاخ او زدی پنجه بر سدره المنتهی

در اوصاف او «اصلا ثابت» خردخوانده «فرعها فی السما»

و هر که قدم بدان گلستان گذارد از جان که پادشاه اقلیم بدن است

رخصت نیابد که پای بیرون گذارد. و عندلیب با هزار زبان بترنم درآمده ندا

بگوش هوش رساند که هیچ عاقل به اختیار ترك چنین منزل نکند و دل ازین

۲۰ نمونه فردوس نما بر ندارد، شعر:

جای من کوی مغان است چه زیبا جایی است

هیچ عاقل بجهان ترك چنین جا نکند

لاجرم در اول فصل بهار که از فیض فضل پروردگار سلطان گل پرده

زمردین از جمال برداشته بر اورنگ فیروزه رنگ قرار گرفته فضای باغ و بستان
و صحن چمن و گلستان از رشحات سحاب نیسان صفت حضرت و نصارت می یابد ،
شهر :

سلطان گل رسید و دیار چمن گرفت

اطراف جویبار سپاه سمن گرفت

آن حضرت نکو سیرت فرشته خصال در آن مکان جنت وصال تشریف
فرموده بافضلا و علما [۷۲ الف] و اشراف و اعیان صحبت می دارد و خوان احسان
و کرم بر روی همگی گسترده اصناف اعطاف می فرماید و هر روز از وقتی که خسرو
خاوری برمسند نیلوفری برمی آید تا محلی که مشاطه قدرت عروسان کوا کب
را بر منظره سپهر گوهرنگار بجلوه در می آورد خوانسالاران شیرین بیان و
مطبخیان چرب زبان زمان زمان اغذیه لذیده و مطعومات لطیفه از هر چه در
حوصله خیال گنجد افزون به مجلس بهشت آئین حاضر ساخته صرف می نمایند و
برین نهج می گذرانند تا آن گاه که آفتاب عالم تاب از غایت برودت هوا در بروج
زمستانی پناه می برد و آسمان پوستین سنجاب سحاب بردوش افکنده زمین شکم
۱۰ قاقم می پوشد ، نظم :

مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است

اجرام کوهها شده پنهان میان برف

به شهر تشریف آورده، همت بر قضایای حاجات و ملتسمات خاص و عام می گمارد.
لاجرم عنایت سبحانی اشعه شمسه قصر اقبالش را مانند نور آفتاب به اوج ظهور رسانید
۲۰ و اسم شریفش در نیکوئی بر کتابه مبانی روزگار ثبت گردید .
[۷۲ ب] و دیگری از باغات متعلق به سرکار آن حضرت باغ دیوانخانه تفت
قهستان است ، نظم :

در جهان هیچکس ندیده چنان منزل دلفروز جان افزای

عرصه خرمش جهان افروز ساحت فرخش جهان آرای

در آن باغ منازل دلگشا و نشیمنهای روح افزا در غایت نزاهت همه مصور
و منقش بعمل استادان نادره کار آراستگی یافته و به انواع و اقسام گل و ریاحین
نظر فریب گشته، شهر:

ز پای تابسرش هر کجا که می نگرم

۵ کرشمه دامن دل می کشد که جا اینجاست

چمن فردوس نشانش از نزاهت اشجار خاک در دیده روضه ارم کرده و از
طراوت ازهار و انهار داغ بر سینه بوستان خورنق نهاده و درختان رنگارنگش را
جلوه طاوسی ظاهر و از گلپای زرنگارش فروغ تاج کاوسی باهر، بیت:

هوایش سبز و خرم همچو کشمیر سواد هند از درویش دلگیر

۱۰ روی زمینش، چون رخسار شاهد حله پوش منور و نسیم هوایش چون کلبه
استاد عنبر فروش معطر. درخت جوان بخشش از بسیاری اثمار چون پیران پشت-
خمیده و میوه حلاوت آمیزش چون حلوای بهشتی بی حرارت آتش رسیده. الوان
میوه های ربیعی و خریفی در غایت نازکی [۷۳ الف] و نهایت لطیفی. سیب بی آسبش
چون ذقن دلبران سیمین دلها راصید کرده و به رنگ زیبا [و] بوی راحت افزا عالمی
را در قید آورده، شهر:

۱۵

سیب را با ذقن یار مشابه کردند

رنگ او سرخ شد و روی بر افروخت به باغ

سیب مانند چراغیست درخشان ز درخت

روز روشن به سر شاخ که دیده است چراغ

۲۰ امرودها از سر هر شاخ مانند کوزه های نبات در آویخته و به صلاهی حلوای
بی دود کاهلان بی سرمایه و سودا را از جای برانگیخته، نظم:

وصف امرود چه گویم که ز شیرینی و لطف

کوزه ای چند نبات است معلق بردار

به پشمینه پوش چون صوفیان شب خیز با رخساره زرد سر از پنجره ابداع

بیرون آورده و روی گرد آلودش دل درد آلود عاشقان را از مهر و ماه نشان داده
و مجمرهٔ مطلای انار باشتیاق یا قوت لبان در صحن بوستان درخشان گردیده ،
شعر :

انارش چون لب دلداری خندان حریفان را حریف آید بدنندان
چو نطقم وصف شفتالو سراید سخن در وی تر و شیرین نماید
هنوزش لب سوی لب نارسیده که آب حسن و لطف از وی چکیده

در يك جانب انجیر بی نظیر که دست قدرت وصف جمالش را [۷۳ ب] بر
طبق نهاده و حلوای زیبا از قند و خشخاش ترتیب داده ، و از طرف دیگر انگور
پر نور که خامهٔ حکمت شرح کمالش را بر صفحهٔ شریفهٔ «فانبتنا فیها حباً و عنباً»
کشیده و چون آبلهٔ تر بر کف برگ اخضر دمیده بی شایبهٔ تکلف و غایلهٔ تصلف
مضمون :

روضهٔ ماء نهرها سلسال دوحهٔ سجع طیرها موزون
در شان آن منزل بهشت قرین آیتی است نازل ، شعر :

از غایت نزهت و خوبی و دلکشی

پنداشتم که جنت عدن است در خوشی

و در میان باغ دریاچهٔ عالی ساخته گردیده و در آنجا ماهیان زیبا صورت
شیرین هیأت که دیدهٔ مردم آبی مانند آن لعبتان در عرصهٔ بحار ندیده ، نظم :

سینه‌ای پاک همچو سیم سفید چشم روشن چو چشمهٔ خورشید

بسیار شده، و اطراف دریاچه درختان سرو و چنار سر بفلک مینا افراخته و زبان
قدسیان از مشاهدهٔ آنها مترنم باین مقال گردیده ، بیت :

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقی دفترست معرفت کرد گار

و در اطراف و جوانب خیابانهای سرو و بید سر بر افلاک کشیده ، شعر :

به طراحی هر خیابان طناب گرفته سر ریسمان آفتاب

[۷۴ الف] در هر بهار که جهان از آرایش گلزار نمونه باغ ارم می گردد
و اطراف بساط غیر از ریاحین درخشنده می شود و فراش صبا بسیط زمین
را به فرشهای رنگارنگ می گستراند و باغبان صنم چمن جهان زابه گلپای گوناگون
می آراید، شعر:

- ۵ چمن از نسیم صبا مشکبار سمن از لطافت چو رخسار یار
ز باد سحر گل دهان کرده باز چو معشوق خندان عاشق نواز
عالیجاه بانی مهمان نواز در باغ مزبور طرح عیش و صحبت انداخته بافضلا
و دانشمندان و شعرا و ندیمان گوی مصاحبت می بازد و دست دریانوال گشاه
دوست و دشمن را می نوازد. امید که پیوسته در گلشن آباد دولت سرسبز و شاداب
بوده اسباب سعادت دو جهانی اش مهیا و آماده باد.^۱
۱۰ و دیگری از مستحدثات سرکار آن حضرت باغی است در قریه مزبوره در
کمال خوبی و خوشی، شعر:

در این باغ خوش میوه های ترست

به زیبایی از یکدگر خوشترست

- ۱۵ و ایضاً قنات مهدی آباد قصبه مهریچرد و مزرعه مبارک آباد حوالی میبداز
مستحدثات سرکار عالی جاه معظم الیه است.

- [۷۴ ب] و چون جواد خوش رفتار خامه بر سبیل اجمال شمه ای از احوال
خیرمآل ستوده خصال این زمره عظام و این طبقه لازم الاحترام که هر يك در دریای
سیادت و گوهر بحر کرامت و ولایت اند باز نمود این ضعیف در دارالسعادة
حیدرآباد رحل اقامت انداخته بود و مفصل اوضاع و خصوصیات احوال آن فرقه
۲۰ صاحب اجلال در نظر نبود، لاجرم بهمین قدر اختصار نمود و به موجب و عده ای که
در دیباچه این صحیفه کرده عنان کمیت قلم واسطی نژاد بصوب احوال جمعی
دیگر معطوف ساخت.^۱

۱- تا اینجا را ژان او بن بعنوان « فصلی از جامع مفیدی » در کتاب « منابع برای
احوال شاه نعمت الله ولی » از انتشارات انستیتو ایران و فرانسه (چاپ طهران) بطبع رسانیده است.

گفتار در ذکر شمه‌ای از استقلال عالی حضرت سیادت منقبت خلاصه
دودمان رسالت میرزا محمد امین المشتهر به میر جمله

آن حضرت والارتبت خلاصه سادات صاحب سعادات شهرستانك دارالسلطنه اصفهان
است و قرابت قریبه بانواب غفران پناهان میرزا رضی و میرزارفیع صدور ممالک
محروسه داشته در اوان عنفوان جوانی اراده سیر بلاد هند از خاطر عالیش سر زده
متوجه هند دکن گردید . بعد از ورود به حیدرآباد ارم بنیاد پادشاه عالی مقدار
سلطان محمد قلی قطبشاهی [۷۵ الف] مقدم آن قدوه سادات را گرامی داشته بعد از
اندك وقتی بتکلیف تمام ومبالغه مالا کلام منصب وزارت ومیرجملگی به او رجوع نمود
ودر «تاریخ قطبشاهی» مسطورست که چون تخت سلطنت ممالک کلکنده و بلاد تلنگه
بوجود قطب فلك سلطنت و کامکاری سلطان محمد قلی قطبشاه زیب و زینت گرفت همت
بر فاهیت حال سپاه و رعیت گماشت و چون از ناصیه خجسته صفات سیادت منقبت
والا منزلت میرزا محمد امین که به وفور کاردانی و اصابت رای از اکابر هر دیار
ممتاز بود لامع وهویدا می گردید قامت قابلیتش را به خلعت وزارت و جمله الملکی
آرایش نمود . ازین بشارت زمانه که چون طره خوبان پریشان حال بود به انتظام
امور جازم شد . روزگار که مانند چشم بتان ناتوان بیمار مانده بود از طبیبی کلك
روح افزای آن حضرت سیادت مرتبت به استقامت مزاج متیقن گشت . چون خامه
سحر آفرینش مفتاح امور مملکت گردید چمن سلطنت آن دیار نزهتی تازه یافت
و ظلمات جور بهامنه ستم پیشه از انوار رای منیرش نورانی گشت و از وفور فهم
وافر کیاستش حکایت آصف [۷۵ ب] برخیا را از صفحه روزگار محو نمود . ولاجرم بین
این خصایل معمود عنایت پادشاه دربارۀ آن عالی مکان متصاعد گردیده هر ساله
دو لك هون که قریب به مبلغ بیست هزار تومان باشد در وجه آن حضرت مقرر
نموده به انواع تشریفات فاخره و اسپان بازین زر و فیلان کوه پیکر معزز و ممتاز
گردانید و قلمدان مرصع که هیچ عصر پادشاهان هند بوزراء نداده بودند به او
عنایت شد . و به یمن ملاطفت شاهی اسباب شوکت و حشمت و قدر و عزتش از

جميع سلاطين عظيم القدر گذشت .

ذکر بزم آراستن آصف دوران و استدعای قدوم قطب زمان

چون اسباب شوکت و حشمت سیادت منقبت میرجمله در مدت هشت سال

- از جميع سلاطين هند در گذشت از غایت اخلاص و علوهمت خواست تا جواهر
عقیدت را بر طبق عرض نهد. بنا برین بسامان و سرانجام اسباب عیش و عشرت
پرداخته تمامی منزل را به دیبای هفت رنگ زیب و زینت داده از قطب فلک
سلطنت استدعای تشریف دادن نمود. پادشاه فرخنده خصال [۷۶ الف] ایجاب آن
ملتمس نموده در صبا حی که خسرو ثوابت و سیار عرصه فلک را به انوار طلعت خویش
زیب وزینت داد سلطان زمان سلطان محل قلی قطبشاه با تمامی ارکان دولت و اعیان
حضرت به منزل سروبوستان سیادت تشریف داد و مجلس بهشت آیین از اجتماع
امرا و مقربان و شعرا و ندیمان انعقاد یافته حضرت میزبان پیشکشهای پادشاهانه
از نظر گذرانید. از آن جمله سی سراسب عربی و عراقی بازین و لجام مرصع
و بیسنزنجیر فیل با تخت نقره و طلا و بسیاری از جواهر نفیس و انواع اقمشه
که تخمیناً یکصد و پنجاه هزار هون بود و پنجاه هزار هون دیگر برسم انعام به شعرا
و ندما داده مجموع آن قریب به بیست هزار تومان میشود. پادشاه آن جناب را
به تشریفات شاهانه از سایر امر اوسر داران سرافراز فرمود و چادر زردوزی خاص از
کتف خود برداشته بردوش او انداخت و پنج سلسله فیل و پنج سراسب عربی بازین
و لجام مرصع به مشارالیه مرحمت فرمود .

- ۲۰ گفتار در ذکر توجه میرزا محمد امین به جانب عراق و بیان
بعضی از احوال آن مرکز دایرة اجلال

و هم در «تاریخ قطبشاهیه» مذکورست که به موجب «کل نفس ذائقة الموت»

طایر روح [۷۶ ب] پر فتوح سلطان ممالک دکن سلطان محل قلی قط شاه در هفتم
شهر ذی قعدة سنه عشرین و الف هجریه به جانب جنات عدن در پرواز آمده سر بر

سلطنت و فرمانروائی آن ملک در قبضه اقتدار خورشید گیتی افروز سپهر جهاننداری
سلطان محمد قطب شاه که برادرزاده پادشاه مغفور بود قرار گرفت. حضرت سیادت
منقبت میرزا محمد امین استدعای رخصت زیارت عتبه علیه عرش درجه سلطان سریر
امامت و کرامت سلطان ابوالحسن علی بن موسی رضا علیه التحیه و الثنا نموده در
ربیع الاول سنه احدی و عشرین و الف از حیدرآباد عنان عزیمت به جانب ایران
انعطاف فرمود. جناب اسکندربیک مؤلف «تاریخ عالم آرا» آوازه این خبر به مسامع
دور و نزدیک رسانیده که در اواخر سنه ثلث و عشرین و الف که رایات جاه و جلال
اعلی حضرت فریدون حشمت خاقان گیتی ستان در حین مراجعت از سفر گرجستان
زبده اولاد رسول ثقلین میرزا محمد امین بشرف رکاب بوسی اشرف سرافراز گردیده
اعزاز و احترام تمام یافته به مجالست مجلس بهشت آیین فرق اعتبار باوج اعلی
رسانید و پیشکش لایق از جواهر و مرصع آلات و اقمشه و سایر نفایس [۷۷ الف]
گذرانیده به خلاع فاخره و انعامات لایقه ممتاز گردید و روز بروز پایه قدر
و منزلتش می افزود. روزی در اثنای مکالمه سبب مراجعت از هند دکن [را] چنین
بعرض اقدس رسانید که ادراک پای بوس شاهنشاه زمین و زمان و حب وطن و
آرزوی آمدن ایران و خوشی های اصفهان جنت نشان در دل رسوخ تمام داشت.
جہات و مایعرف خود بالطوع والرغبه پیشکش قطب سپهر جلالت سلطان محمد
قطب شاه کرده رخصت آمدن یافتم و چون به بیجاپور رسیدم ابراهیم عادلشاه
والی آنجا مانع آمدن گشته تکلیف توقف می کرد. لاعلاج طوعاً و ضروراً تا
موازی دوازده هزار تومان مرصع آلات و جواهر و اقمشه به ابراهیم عادلشاه داده
رخصت یافتم. بالجمله حضرت میرزا درمازندان بهشت بنیان استدعای رفتن به
اصفهان نموده مرخص گردید. و با آن که در وطن اصلی املاک خوب و منازل
مرغوب و اسباب حشمت و کامرانی داشت در عرض راه مرغ طبیعتش در هوای هند
پرواز نموده از طرق غیر معهوده [۷۷ ب] بقصد ادراک ملاقات حضرت پادشاه

والاجاه جهانگیر شاه سلیم فرمان فرمای ممالک هندوستان متوجه گردید. و چون قریه نصر آباد من اعمال یزد محل نزول سلاله حضرت خیر الانام گشت مولانا اختری که در علم طب و مهارت در آن علم یدببضا داشت و در سایر اقسام کمال منفرد می نمود ملازمت آن حضرت اختیار کرده به بلاد هند شتافتند. و بعد از ورود بدان ملک پادشاه وافر مکرمت مقدم خدام میرزا را گرامی داشته اعزاز و احترام فرمود و منصب چهار هزاری التفات و چهار هزار سوار عنایت کرد و زمان زمان توجه و التفات پادشاه حشمت آیین بر وجنات احوال خیر مال آن مطلع انوار جاه و جلال می تافت. و آن حضرت نیز دست دریانوال گشوده هر چه سرپنجه قدرتش بدان می رسید در وجه انعام سادات و علما و فضلا مصروف داشته همت بر اشاعه خیرات و مبرات می گماشت. ابر از شرم ایثار دست گوهر بارش غرق عرق خجلت بود و کوه از اندوه دل گوهر بخشش خون در درون بسته کان لعل و یاقوت ظاهر می نمود. و چون محالست که ارباب جود و احسان [۷۸ الف] بل مجموع طوایف انسان درین جهان بیقرار پایدار مانند بیک ناگاه سر بر بستر ناتوانی نهاد و چون زمان حیات مقرر بسر آمده بود داعی حق را لبیک اجابت گفته بنزعت سرای جاودانی انتقال نمود. و سرو بستان جاه و جلال و دوحه چمن عزت و اقبال و مخزن اسرار فضل و کمال **میرزا ابو الفتوح** [را] که خلف سعادت مندش بود بیادگار گذاشت.

طبع آن حضرت در ترتیب نظم بسیار مایل بود، چنانچه کلیات ایشان قریب بیست هزار بیت است، این چند بیت از آن جمله است:

هر چه گویم عشق از آن برتر بود عشق امیر المؤمنین حیدر بود
 بر ضمائر آفتاب آثار صاحب ثروت روشن خواهد بود که منازل دلگشا و باغات
 روح افزا و قری و مزارع که در تحت تصرف و کلاهی آن حضرت بود از حیز تعداد
 بیرون است و خامه مکسور اللسان از عهد تحریر آن بیرون نمی تواند آمد. باری
 طوطی شیرین گفتار قلم بد کر بعضی از باغات جنت صفات و مزارع بهشت بنیاد مانند

باغ سعد آباد و اهرستان و مزرعه چم سیاه و مزرعه حسینی و باغات تفت که عشرت-
گاه مجاوران خطه یزدست و متعلق بسرکار آن جنابست مترنم گردید و عنان
بنان بصوب احوال دیگران انعطاف داد .

[۷۸ ب] در ذکر مجملی از احوال سلاله خاندان رسالت

امیر جلال الدین حسن و اولاد

بعلونسب و سموحسب و شرافت دودمان و جلالت خاندان از بسیاری سادات
والاشان امیتاز داشت. در اوایل ایام سلطنت اعلیحضرت فلك رفعت خاقان گیتی-

ستان بواسطه کمال دولتخواهی نواب کامیاب شاهی و اشفاق برعایا و عجزه و
زارعان مالوجهات و سایر جهات یزد و توابع را از دیوان عدالت بنیان بمبلغی

معین مقطع نمود تا دست حیف و تعدی عمال و محصلان از دامن عرض و مال

ساکنان آن جا کوتاه بوده باشد . و حضرت خاقان ملتتمس او را بفر اجابت اقتران
گردانیده آن جناب را بمزید عنایت و رعایت سرافراز ساخته مدت چند سال

زمان اختیار آن ولایت را در قبضه اقتدار او گذاشت و رایت قدر و منزلتش را تا اوج
فرقدین برافراخت . و آن افتخار دودمان سید ثقلین در زمان اقتدار بر سر جدول

اهرستان به حوالی سعدآباد طرح باغی دلگشا و بوستانی روح افزا [۷۹ الف] انداخت
وساحت باراحتش را از نشانی نهایتهای ثمربخش و گلبنهای عبیرپروزمین و معطر

ساخت و عمارتی عالی اساس بزرگانه بنا نهاده در نهایت تکلف و صفا به اتمام
رسانیده دریاچه درپیش ایوان ساخت. قطع نظر از آن تکلفات شاعرانه و استعارات

منشیانه آن باغ فردوس قرین بحسب لطافت آب و هوا از باغ ارم آبتی و از روضه
رضوان کنایتی است ، شهر :

صبا نموده بخاکش طراوت طوبی هوا سرشته بآبش حلاوت کوثر

نقشبندان نامیه بدایع خوش ریاضی را بر الواح جویبار وانهار او نگاشته

و مجاهدان صبا و شمال کسوتهای گوناگون در اعطاف نوعروسان خیابان و اطراف
وی گشوده ، شهر :

زآبش کوثر اندر انفعال است درختانش همه طوبی مثال است

بنفشه زار گردون درپیش صحن بهشت نمایش خوار و خجل، و سبز [ه] زار

سپهر در برابر چمنهایش شرمزده و منفعل، شعر:

در هر چمنش بنفشه زاریست کز وی بدل سپهر باریست

[۷۹ب] و نیز در جنب باغ طاحونه که باطاحونه فلك در گردش است معمار همت

عالی نهتمش طرح انداخت .

بر پیشگاه ضمیر منیر ارباب مجدد و جلال مخفی نماند که آن قدوة

سادات کرام را تمول تمام و اسباب مالا کلام بود و املاك بسیار و مستغلات بی شمار

درید تصرف داشت و شمس آباد میبید از آن جمله است که در لطافت و نزاهت ثانی اشین

جنت المأواست . و در میان خیابان آن جنت آثار نهری آب چون چشمه حیات روان

و مانند سلسبیل بهشت روح فزا، و در اطراف خیابان باغهای دلگشا و بوستانهای

فرح فزا که ساحت باراحت هر یک از درختان کاج و سرو و نهالهای ثمر بخش و

گلبنهای عطر و ش مزین و معطر و زبان روزگار در توصیف او مترنم باین مقال، شعر:

ای سوادت بر رخ ایام خال عنبرین غیرت فردوسی و رشک نگارستان چین

و چون دوام وثبات ممکنات از مقوله محالاتست و فنا و زوال تمامی مخلوقات

[۸۰الف] از قبیل واجبات لاجرم در وقتی که متقاضی اجل در رسید علم عزیمت بصوب

عالم آخرت بر افراخت و خلف ارجمند سعادت مند نیکو خصالی **میرزا صادقی** نام

به یادگار گذاشت که به مکارم ذات و محاسن صفات و شرف نفس و زیور عقل از

امثال و اقران ممتاز و مستثنی بود و مدت العمر در نهایت بزرگی منشی و غایت

خوش خلقی سلوک نموده رایت تفوق بر اکثر اشراف و اعیان می افراخت. و چون

۲۰ سنین عمر شریفش از هشتاد متجاوز گردید فی سنه اربع و ثمانین و الف هجری

بجوار مرحمت حضرت رب العزة پیوست و فرزند اعززش **میرزا جلال الدین حسن**

که به مکارم اخلاق و محاسن آداب معروف است بجای والد بزرگوار نشست. و

حضرت بی ولد **میرزا جلال الدین حسن** را دو ولد نیک اختر کرامت فرموده:

مهر میرزا سلطان حیدر و **کهنر میرزا محمد سعید** که بوجاهت صورت و محاسن

سیرت [۸۰ ب] معروف و به مکارم ذات و محاسن صفات و شرف نفس و زیور عقل موصوفاند و اوقات ایام شباب را با کتساب کمالات صرف نموده و مینمایند . چون مجملی از احوال آن سلسله در سلک بیان انتظام یافت وقت آن شد که خامه سخن‌دان در تحریر و تقریر دیگران شروع نماید و ذیل این اوراق را بذکر حالات دیگر سادات عالیشان بیاراید ، و منه الاعانة و التوفیق .

بیان احوال سیدنجیب حسیب امیرزین العابدین روغنی و ذکر اولاد مومی الیه

عندلیب نغمه پرداز قلم در گلشن احوال آن سید حسینی باین مقال می-
سراید که مشارالیه از سادات ذوی الاحترام اصفهان بود و در بدایت حال مهم
جلیل القدر کالانتری آن ملک تعلق بدو می داشت . در اوایل زمان سلطنت
اعلحضرت شاه جنت مکان ابوالفتوح شاه طهماسب بهادرخان از آن مهم معزول
گشته باخدم و متعلقان بخطه یزد آمده رحل اقامت گسترده . پس از مدتی
چنانکه عادت روزگار ناسازگار [۸۱ الف] و گردش فلک کج رفتار است فتور
تمام باحوالش راه یافته دستش از مال دنیوی تهی گردید . اما آن جناب را
خلف ارجمندی بود **امیرخلیل الله** نام ، در سن پانزده سالگی در نهایت عقل و غایت
هوشمندی . روزی نزد والد از فقر و تنگی شکایت نموده گفت از عسرت و
تنگی به تنگ آمده کسبی که لایق حال ما باشد نمی دانیم و بزرگان به این
معنی اشاره نموده اند ، **نظم :**

گر به غریبی رود از شهر خویش سختی و محنت نبرد پینه دوز

۲۰ ور به خرابی فتد از ملک خویش گرسنه خسبد ملک نیمروز

بارها در دلم آمد که از وطن سفر کرده به اقلیمی دیگر روم تا در آن صوب

زندگانی کرده شود و کسی را بر نیک و بد من اطلاع نباشد ، **شعر :**

بس گرسنه خفت و کس ندانست که کیست

بس جان بلب آمد و برو کس نگریست

باز از شماتت اعدا می‌اندیشم که زبان طعن ازمن کوتاه نکنند و در قفسای
من بختند و گویند، شعر :

ببین آن بی‌حمیت را که هرگز نخواهد دید روی نیکبختی
تن‌آسانی گزیند خویشتن را [۸۱ب] زن و فرزند بگذارد به سختی

الحال فکر کرده‌ام که از پنبه دانه روغنی به عمل آورم که چراغ از پرتو
عنایت رب‌العالمین روشن گردد. و در آن ایام به این قسم که این زمان روغن میگیرند
معمول نبود و این نوع از اثر فکر آن سید زاده است.

امیر زین‌العابدین که این سخن از ولد رشید شنید فرمود، بیت :

ز کار بسته‌میندیش و دل شکسته مدار

۱۰ که آب‌چشمه حیوان درون تاریکی است

منشین ترش از گردش ایام که صبر

گرچه تلخست ولیکن بر شیرین دارد

و قره‌العین خود را به اراده‌ای که نموده بود مرخص ساخت. امیر خلیل‌الله

متصل به «میدان خواجه ضیاء‌الدین محمد» به جنب مدرسه کیا شجاع‌الدین [زمینی]

۱۵ اختیار نموده طرح روغنگر خانه انداخته بنایان را بکار بازداشت. چون پاره‌ای از

زمین به جهت گذاشتن اساس عمارت حفر کردند سنگی عظیم ظاهر گشت. امیر

خلیل‌الله به نور فراست دانست که سنگی چنین در زمین پنهان کردن خالی از

مصلحتی نخواهد بود. [۸۲ الف] لاجرم بنایان را بکار دیگر مشغول ساخته

تحقیق آن امر بوقت دیگر گذاشت. و چون روز به آخر رسید و ترك مشرقی

۲۰ انتساب آفتاب روی استراحت به خوابگاه مغرب نهاد و شب لباس عیاری پوشیده

پرده ظلام درپیش ایوان سپهر مینا فام فرو گذاشت به خدمت والد عالی مقام

رفته آنچه در نهانخانه ضمیر داشت در طبق عرض بنهاد و گفت از ظهور چنان

سنگی در زیر زمین به فکر خام افتاده‌ام، می‌تواند بود در پشت آن چیزی مخفی

باشد. بعد از استخاره و استجازه از پدر بزرگوار با غلامی نام هوشیار و شخصی

دردوستی تمام عیار به همان مکان رفته بعد از سعی بسیار سنگ را از جای برداشتند .
 زیر زمینی ظاهر گشت . به درون رفته دو صندوق به نظر در آوردند : یکی به تیماج
 سرخ و دیگری به ساغری مشکی . پنهان به خانه نفل نموده ، چون گشادند یکی
 مشحون بود به طلای احمر و دیگری مملو از نقره خام . همگی شکر و سپاس
 ۵ آفرید گار آسمان و زمین بجای آورده روی نیاز به زمین گذاشتند . بعد از ادای
 حمد مالك الملك ارض و سما [۸۲ ب] امیر زین العابدین رقم آزادی بر صفحه رخسار
 غلام کشید تا آن سر در مخزن سینه نهفته دارد و مافی الصنادیق را فی مابین ولد
 رشید و رفیق او بر استینی قسمت نمود . و چون روغنگر خانه از مختصرات جناب امیر
 خلیل الله است بنا بر این آن سلسله به « روغنی » بین الجمهور معروف و مشهور گشتند .
 ۱۰ بالجمله امیر خلیل الله که به زیور عقل و فهم خداداد آراسته بود دانست که بدون
 منصب و مهم دیوانی آن وجه را رایج و صرف نمی توان کرد . بعد از رخصت از والد
 گرامی روی ارادت به پایتخت همایون پادشاه جهان که در آنوقت دار السلطنه
 قزوین بود نهاد و چون نسیم عنایت پادشاه لایزال از مهب « ولا تياسو من رحمة الله »
 در وزیدن بود صبح اقبال آن شکوفه گلشن رسالت در شکفتن ، منظور نظر کیمیا -
 ۱۵ اثر اعلی حضرت سپهر منزلت آفتاب شوکت قدر قدرت قضا صولت خاقان کیوان -
 مکان ، نظم :

شاه طهماسب خسرو عادل که ز شاهان کسش ندیده عدیل

گردیده التفات و عنایات بی نهایت شامل حالش شد و هم در آن اوان عواطف
 خسروانه خاطر او را [۸۳ الف] به انواع نوازش مرحمت فرموده منصب جلیل المرتبه
 ۲۰ کلانتری پخته بهشت منزله دارالعباده یزد و توابع را در عهده اختیار او گذاشته
 سرانجام تمامی غنایم امور جمهور نزدیک و دور آن ولایت را برای صواب نمایش
 مفوض گردانید . و آن سلاله خاندان نبوت با خاطر شاد به یزد آمده برمسند مراد
 نشست . و بنا بر آنکه آن جناب به مکارم اخلاق و عقلی کامل و لطفی شامل موصوف
 و معروف بود و به لوازم دلجوئی و شرایط حق گزاری^۱ سادات و اشراف و فضلا و

به غوررسی احوال رعایا و فقرا و ضعفا کماینبغی بیرون می آمد سپکان و اهالی آن ملک با او الفت تمام گرفتند و همت بر مجالست و مصاحبتش مصروف داشته در عظیم امور از رأی صایب و فکر ثاقب او استعانت می نمودند ، شعر :

کسی فسانه شود در جهان به ذکر جمیل

- که نیست جوهر نفسش به خوی بدموصوف
- و تا مدت بیست سالی من حیث الاستقلال بدان مهم و اشغال [۸۳ب] اشتغال نموده دقیقه [ای] از دقائق نیکوئی فرو گذاشت نکرد . و در آن مدت بسیاری از باغات بهشت بنیاد و مزارع فردوس سمات و مستغلات^۱ به عنوان ملکیت در تحت تصرفش قرار یافت و اسباب و تجمل او به حدی رسید که محاسبان تختۀ خاک و مستوفیان دفتر خانۀ افلاک از عهدۀ حصر و حساب آن بیرون نتوانستند آمد . و بنا
- بر آنکه از دایرۀ فنا و فوات هیچکس را خروج ممکن نیست و هر که قدم در عالم وجود نهاد هر آینه شربت اجلس باید نوشید و لباس هلاکتش بیاید پوشید ناگاه ندای «ارجعی» شنیده راه عالم باقی پیمود . خلف ارشداعرش **معز شاهمیرا** جهت مرقد مطهر آن جناب در «سرقبر کشتی گیران» مشهورا قریب به «میدان خواجه ضیاءالدین محمد» حظیره‌ای در غایت تکلف و زیبائی منقش به طلا و لاجورد بنا
- فرمود و الی یومنا هذا برقرار است .
- و بعد از آن که سمی خلیل‌اله امیر خلیل‌الله به ریاض قدس خرامید فرزند سعادت‌مندش [۸۴الف] معز شاهمیرا که به وفور عقل و فراست و صنوف فضل و کیاست اتصاف داشت و در صفت انشا و فن استیفا و سیاق علم مهارت و بی مثلی می‌افراشت و در اصابت رأی و تدبیر و کفایت شبیه و نظیر نداشت باردوی **معلی خاقان**
- زمان شتافته به سعادت بساط بوس استسعاد یافت . و بنا بر آنکه آثار سعادت در ناصیه او پیدا بود و علامات دولت در حرکات و سکناش هویدا لاجرم شاهنشاه جهان صنوف مراحم و عواطف خسروانه بر بارۀ او ارزانی داشته به خلاع فاخره و منصب عظیم - الشان کلانتری خطۀ یزد سر او را به اوج اعتبار رسانید و آن جناب به بلدۀ

فردوس قرین یزد مراجعت نموده برمسند جلالت تکیه زد. و به سبب علو همت و سمو مرتبت و لطف گفتار و حسن کردار با صورت خوب و سیرت مرغوب همواره به وفور انعام و احسان تخم مهر و محبت در زمین دل طوایف انسانی می کاشت و تا مدت هجده سال در کمال استقلال [۸۴ب] امور ملک و مال را به سرانجام مقرون گردانید.

۵
برضا میر مرآت نظایر دیده و ران دور بین و رازداران مکامن یقین^۱ که تحقیق-
کنندگان احوال گذشتگان اند مخفی نماید که مالک الملک علی الاطلاق آن سلاله
خاندان نبوی را از مال و منال دنیوی حظی وافر کرامت فرموده برکت تمام داده
بود. چنانچه وفور املاک و رقبات و مستغلاتش^۲ از حیطة تعداد مستوفیان مرکز
۱۰ خاک بیرون بود.

بعضی از آنها که پرتو شعور حقیر بر آن تافته و برخی را که بنظر در آورده
مجملی از توصیف هر یک بقدر مقدور به دستیاری خامه فصاحت بیان درین صحیفه
تبیین می گردد. بدان ای عزیز که از جمله منازل فردوس قرین آن جناب خانهای
است در «محلله میر چماق» به قرب «خلف خانعلی» که بین الجمهور به «خانه مین باشی»
۱۵ اشتهار یافته و آن چنان منزلیست که تا جام جهان نمای خورشید بر گرد صراحی
فیروزه فام فلک در دوراست و سپهر بر گرد مرکز زمین گردان مانند آن منزلی
شایسته سرور و بهجت [۸۵الف] و عماراتی سزاوار عیش و عشرت ندیده، **نظم:**

۲۰
برای فرش این ایوان عالی ز مهر و و ماه زبید سنگ قالی
ز دود مجمر او نکبت گل به هم پیچیده همچون شاح سنبل
قبولش را همین شاهد تمام است که دایم دلنشین خاص و عام است
طراوت را ازینجا کن تأمل که جوشد از درو دیوار او گل
از آن شد بلبش از ناله آزاد که گوش گل ندارد تاب فریاد
زند تبخال از شبنم لب گل نزاکت را ازینجا کن تأمل